

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه تهران

دانشکده اقتصاد

بررسی چگونگی بنیان‌های معرفت‌شناختی «اقتصاد اسلامی»

نگارش: محسن رنجبر

استاد راهنما: دکتر حسن سبحانی

استاد مشاور: دکتر علی طیب‌نیا

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته علوم اقتصادی

اسفند 1390

تقدیم به نیلوفر

چکیده

در جامعه ما و در تاریخ اندیشه‌ای آن، دین، سنتی بسیار پر قدرت و ریشه‌دار است و از این رو سنجش نسبت دین با علوم انسانی و از جمله با علم اقتصاد، از ضروریاتی است که برای کسانی که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مذاقه می‌کنند، پرداختن به آن اجتناب‌ناپذیر است.

برای سنجش نسبت دین (اسلام) و علم اقتصاد، نخست ماهیت، زبان و روش علم و دین و حوزه‌ای که هر یک به آن تعلق دارند، با یکدیگر مقایسه و سپس رابطه این دو با یکدیگر بررسی شد. با عنایت به این نکته که غرض از علم در این پایان‌نامه علم تجربی است، در باب نسبت علم و دین سه دسته نظریه ارائه شد که علم و دین را دو مقوله معارض، متمایز یا مکمل می‌دانند. نظریه مختار در این پایان‌نامه آن است که موضوع علم و دین، دو ساحت مختلف از ساحات گوناگون زندگی بشر است. دین به رابطه فرد انسانی با عالم متعالی و خدا می‌پردازد، حال آنکه علم به جنبه‌های گوناگون طبیعت و رفتار انسان به عنوان بخشی از آن دل‌مشغول است. از این رو رابطه علم و دین، رابطه تمایز است و نمی‌توان از آموزه‌های دینی یا به طور خاص، اسلامی، علم اقتصاد به معنای متعارف آن را استخراج کرد؛ هرچند می‌توان در بستری از اعمال دینی، علم اقتصاد متناسب با دین را یافت.

فهرست عناوین

11 مقدمه

13 طرح پرسش

بخش اول

16 فصل اول: معرفت چیست و چگونه حاصل می‌شود؟

17 1.1 چرا به کنکاش پیرامون دستیابی به معرفت نیاز داریم؟

20 1.2 معرفت‌شناسی چیست؟

21 1.1.2 معرفت‌شناسی دکارتی و پیشادکارتی

25 1.2.2 معرفت‌شناسی پسادکارتی

35 فصل دوم: علم چیست؟

36 1.2 مقدمه

38 2.2 آیا علم هدف دارد؟

40 2.3 استقراء‌گرایی

44 2.3.1 آیا استقراء‌گرایی به طور قطعی ابطال شده است؟

45 2.4 ابطال‌گرایی

48 2.4.1 درجه ابطال‌پذیری، وضوح، دقت

50 2.5 ابطال‌گرایی پیشرفته

51 2.5.1 محدودیت‌های ابطال‌گرایی

53 2.6 نظریه به مثابه ساختار

53 2.6.1 برنامه‌های پژوهشی لاکاتوش

55 2.6.2 سرمشق‌های کوهن

60 2.7 معرفت‌شناسی آنارشیستی پل فایرابند

64 فصل سوم: دین چیست؟

65 1.3 مقدمه

66 2.3 دین چیست؟

60 3.3 زبان دین

81	فصل چهارم: علم، متافیزیک، دین
82	1. 4. مقدمه
83	2. 4. علم و متافیزیک
88	1. 2. 4. نتیجه‌گیری
89	3. 4. علم و دین
93	1. 3. 4. آیا علم و دین با یکدیگر معارض‌اند؟
95	2. 3. 4. آیا علم و دین دو مقوله کاملاً متمایزند؟
97	3. 3. 4. آیا علم و دین مکمل یکدیگرند؟
100	4. 4. الهیات و علوم اجتماعی
101	5. 4. علم در چه نوع جهانی به وجود می‌آید؟
103	6. 4. روش علم، روش دین
110	7. 4. نتیجه‌گیری

بخش دوم

113	فصل پنجم: «اقتصاد اسلامی»
114	1. 5. مقدمه
120	2. 5. اقتصاد اسلامی به منزله «مکتب»
122	3. 5. اقتصاد اسلامی به منزله «علم»
124	1. 3. 5. مطالعه «علم اقتصاد اسلامی»؛ تطبیقی یا مستقل
127	2. 3. 5. «علم اقتصاد اسلامی»؛ ویژه مسلمانان یا علمی برای کل بشر
135	3. 3. 5. امکان‌ناپذیری «علم اقتصاد اسلامی» در تمدن اسلامی؟
137	4. 5. نتیجه‌گیری
140	فصل ششم: نتیجه‌گیری
141	1. 6. نظریه مختار
144	پی‌نویس‌ها
163	منابع

مقدمه

چرا به پرسش از بنیان‌های معرفت‌شناسانه «اقتصاد اسلامی» نیاز داریم؟

چندی است که در برخی محافل علمی کشور و دست‌کم از سوی برخی گروه‌های فعال در حوزه اندیشه‌ای جامعه ما، عده‌ای در پی آن‌اند که شاخه‌ای علمی به نام علم اقتصاد اسلامی پدید آورند یا اگر چنین شاخه‌ای و چنین علمی یا دست‌کم بنیان‌های معرفتی آن از قبل در متون اسلامی وجود داشته و چه دانشمندان اسلامی و چه غیر آن‌ها به هر دلیل از آن غافل بوده‌اند و به آن روی نکرده‌اند، این علم یا مبانی آن را دوباره بگیرند و گرد از آن بتکانند و به پژوهندگان سرزمین علم بنمایانند.

هنگامی که یک مکتب خاص اندیشه‌ای در شاخه‌ای از علم، چه به خاطر رویارویی با مکاتب تازه و چه به علت ناتوانی از تبیین رخداد‌های دنیای واقعی و چه به هر دلیل دیگر با آشفتگی و بحران روبرو می‌شود، واکاوی در بنیان‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن علم اوج می‌گیرد. در جامعه اندیشه‌ای ما نیز با ابراز هدف اسلامی کردن علوم انسانی و از جمله علم اقتصاد از سوی برخی گروه‌ها و محافل فکری، چالشی در میان اندیشمندان این حوزه از علم درگرفته است. بر این پایه به نظر می‌رسد که اندیشمندان علم اقتصاد برای واکاوی در این حوزه‌ها گریزی از این ندارند که به بنیان‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این علم بازگردند.

افزون بر این‌ها، از یک سو بسیار روشن است که کسانی که اسلامی شدن علوم انسانی را می‌پذیرند و با این هدف همدلند، گریزی از کنکاش در مبانی بنیادین معرفت‌شناختی و روش‌شناختی سرمشق^۱ علمی که در پی رواج آن هستند، ندارند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که حتی اندیشمندان و حلقه‌های اندیشه‌ای مخالف انگاره اسلامی کردن علوم انسانی نیز که به هر دلیل با آن همدل نیستند و آن را یا نشدنی یا ناخوشایند می‌پندارند، چاره‌ای غیر از این ندارند که به بنیان‌های معرفت‌شناسانه «علوم انسانی اسلامی» و از جمله «علم اقتصاد اسلامی»، چنان که از سوی مدافعان‌شان بیان می‌شود، بپردازند؛ چه اینکه در وهله اول، اگر در پی آن هستند که در کشاکش اندیشه‌ای که در این میان با هر شدتی درگرفته و ممکن است در آینده نیز شدت بیشتری پیدا کند، حرفی برای گفتن داشته باشند، باید مبانی معرفت‌شناسانه آنچه را که «علم انسانی اسلامی» یا «علم اقتصاد اسلامی» خوانده می‌شود، وایکاوند. گذشته از آن، گریزی از نگاه به مقوله علوم انسانی از منظر دین نداریم؛ چه اینکه دین در جامعه ما و در تاریخ اندیشه‌ای آن، سنتی بسیار پرقدرد و ریشه‌دار است و اگر بتوان گفت که دین در جوامع غربی به هر دلیل به حاشیه رفته و نقش چندانی بازی نمی‌کند (که این خود ادعایی قوی است و پذیرفتنش نیاز به پژوهش فراوان دارد)، اما آشکار است که چنین اتفاقی دست‌کم تاکنون برای دین

¹ Paradigm

در جامعه ما رخ نداده و این پدیده هنوز قدرت فراوانی دارد. به هر روی به نظر می‌رسد که پژوهشگر علوم انسانی در جامعه‌ای از سنخ جامعه ما، چه دین‌باور باشد و چه نه و حتی چه باور داشته باشد که «علم انسانی اسلامی» به معنای دقیق کلمه امکان‌پذیر است یا خیر، باید به مبانی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه آنچه که «علم اقتصاد اسلامی» خوانده می‌شود، نظر کند.

در سوی دیگر، به نظر می‌رسد که موافقان امکان‌پذیری «علم اقتصاد اسلامی» نیز گریزی از این ندارند که به درخت تنومند و قوی‌پیکر «معرفت‌شناسی» و «روش‌شناسی» در علم اقتصاد که شاخه‌های گوناگونش را مکاتب گوناگون این علم پدید آورده‌اند، رجوع کنند. پیشینه تفکر در پدیده اقتصاد و اقتصادی زیستن و وجوه گوناگون آن، دست‌کم به دوره یونان باستان بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون، ابعاد مختلف اقتصاد و زیست اقتصادی ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. در طول این دوره طولانی، دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متضادی پیرامون وجوه گوناگون علم اقتصاد و پدیده زیست اقتصادی از سوی اندیشمندان گوناگون و مکاتب پدیدآمده از سوی آن‌ها بیان شده است.¹ به نظر می‌رسد که مکاتب اندیشه‌ای و نظریه‌های مختلفی که در این میان سر برمی‌آورند، برای آنکه بتوانند به سنتی ماندنی بدل شوند، گریزی ندارند که به دیگر مکاتب نظری و بنیان‌های آن‌ها بنگرند و آن‌ها را یا بپذیرند یا رد کنند؛ اما هر موضعی که در این میان اتخاذ کنند، بی‌تردید راهی جز تمسک به سنجه‌های علمی برای پذیرش یا رد این مکاتب و دیدگاه‌ها و بنیان‌های معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی آن‌ها ندارند. بر این پایه موافقان شدنی بودن و خوشایند بودن انگاره «علوم انسانی اسلامی» و از جمله «علم اقتصاد اسلامی» بایستی به کندوکاو در مکاتب و نظریه‌های گوناگون ریشه‌دوانده در زمین علم اقتصاد و بنیان‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن‌ها بپردازند و این نظریه‌ها و مبادی‌شان را به شیوه‌ای مستدل و با کنکاش در اصول علمی و نیز با تمسک به سنجه‌های بنیادین خود بپذیرند یا رد کنند.

بر پایه آنچه گفته شد، در این پایان‌نامه نخست نگاهی کوتاه به چیستی «معرفت» می‌اندازیم و سپس مراد از واژه‌های «علم» و «دین» و ارتباط این دو را بررسی می‌کنیم. مهم‌تر از هر چیز، هدف آن است که در میانه این بررسی‌ها، چند پرسش بنیادین مرتبط با «علم اقتصاد اسلامی» بیرون کشیده شود (پرسش‌هایی که به دلایل پیش‌گفته به نظر می‌رسد که موافقان «علم اقتصاد اسلامی» راهی جز پاسخ به آن‌ها ندارند) تا شاید از این راه، دست‌کم از یک زاویه به گونه‌ای دقیق‌تر به موضوع امکان‌پذیری «علم اقتصاد اسلامی» و خود آن نگریسته شود. همچنین در پایان خواهیم کوشید که با بررسی بیشتر این پرسش‌ها، وضعیت کنونی معرفت‌شناسی «علم اقتصاد اسلامی» و پاسخ‌هایی را که تا به حال به این پرسش‌ها داده شده است، بررسی کنیم.

¹ برای مطالعه درباره تاریخ اندیشه اقتصادی از جمله بنگرید به شومپتر، جوزف، «تاریخ تحلیل اقتصادی»، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، 1380؛ و Rothbard, Murray N. "An Austrian Perspective on the History of Economic Thought," Edward Elgar Publishing Ltd., 1995.

نکته بسیار مهم آن است که در این دست پژوهش‌های نظری، باید کار را از ریشه بحث آغاز کرد و به نظر می‌رسد که ریشه‌ای ترین موضوع در این میان، پرسش از خود «اقتصاد اسلامی» است؛ به این معنا که آیا آنچه موافقان آن در ذهن دارند، یک علم است یا یک مکتب یا یک نظام، و به هر روی باید از این لحاظ به روشنی گفته شود که «اقتصاد اسلامی» از اساس چه ماهیتی دارد. بر این پایه به نظر می‌رسد که آنچه برخی اوقات «علم اقتصاد اسلامی» خوانده می‌شود و در این مقدمه نیز به آن اشاره شد، خود می‌تواند محل بحث و چالش فراوان باشد و باید در به‌کارگیری چنین تعبیری بسیار محتاط بود و به شدت روی آن مذاقه کرد.

طرح پرسش

با نظر به آن چه در فصل آتی درباره معرفت و شیوه دستیابی به آن خواهیم گفت، پرسش‌هایی که باید در این پایان‌نامه در پی پاسخ برای آن‌ها باشیم، از این قرار است:

الف): پرسش نخست به **تعاریف بنیادین** بازمی‌گردد. پرسش این است که در نگاه اقتصاددانان معتقد به امکان‌پذیری «علم اقتصاد اسلامی»، واژه‌های علم، معرفت، معرفت‌شناسی و علم اقتصاد چه تعریفی دارد. همچنین سوال دیگر در این ارتباط آن است که «علم اقتصاد اسلامی» چه میزانی از شمول دارد. به بیان دقیق‌تر قرار است که «علم اقتصاد اسلامی» تنها برای جوامع اسلامی و مسلمانان مصداق داشته باشد و تنها زیست اقتصادی آنان را مد نظر قرار دهد، یا در برابر قرار است علمی فراگیر و جهان‌شمول باشد و به مسئله زیست اقتصادی و سیاست‌گذاری اقتصادی کل بشر بپردازد؛ و

ب): پرسش دوم به **منابع علم** بازمی‌گردد. در ارتباط با منابع علم به دو مقوله تجربه و ذهن اشاره شده است. حال پرسش کلی این است که منبع علم در «اقتصاد اسلامی» چیست؟ اقتصاددانان معتقد به امکان‌پذیری «علم اقتصاد اسلامی»، چه موضعی در قبال تجربه و ذهنیت و رابطه میان آن‌ها دارند؟ همچنین «منبع دینی» چیست و از چه جایگاهی در این میان برخوردار است؟ از نگاه «علم اقتصاد اسلامی»، ذهن شناسا چه نقشی را در فرآیند شناخت بازی می‌کند؟

بخش اول

فصل اول

معرفت چیست و چگونه حاصل می‌شود؟

فصل اول

معرفت چیست و چگونه حاصل می‌شود؟

1.1. چرا به کنکاش پیرامون چگونگی دستیابی به معرفت نیاز داریم؟

هدف تفکر علمی این است که وجوه هرچه بیشتر واقعیت را تحت فرمول‌های خود درآورد.¹ در این بخش در پی روشن کردن پایه‌های تفکر علمی و تشریح شیوه دستیابی به حقیقت و بررسی اعتقادات و پیش‌فرض‌هایی هستیم که «دانشمندان در مقام دانشمند، در باطن به آنها معتقدند، ولی وقتی افکارشان به بیرون و به سوی واقعیت معطوف می‌شود، اجباری به تصریح آنها احساس نمی‌کنند.»² نظریه‌های اقتصاددانان (کلاسیک‌ها، مارکس، کینز و دیگران) از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرند که از قرن هفدهم تاکنون به تناوب در دنیای غرب وجود داشته است. اقتصاددانان ارتدوکس و غیرارتدوکس از طراحان نظریه‌های پیچیده فلسفی آموختند که چگونه به جهان بنگرند. این قالب فکری موجبات شکل دادن به صورت و محتوای تحلیل اقتصادی و نیز رابطه صورت با محتوا را فراهم آورد.³ پیرو مینی در «فلسفه و اقتصاد» می‌گوید که در بررسی این مسئله به این نتیجه رسیده است که به گفته کینز، اقتصاددانان معمولاً برده یکی از فلاسفه دوران گذشته بوده‌اند.⁴ او می‌گوید که برای مطالعه درباره بنیان‌های فلسفی اقتصاد باید نشان داد که خصوصیات متفاوت نوشته‌های اقتصاددانان مختلف به این علت است که از نظریات گوناگونی درباره حقیقت سرچشمه گرفته‌اند.⁵ عقاید مختلفی پیرامون تاثیر دیدگاه‌های معرفتی فلسفی بر اندیشه اقتصادی وجود دارد.⁶ در یک نگاه،⁷ نیروهای مادی و روابط اجتماعی تولید شالوده‌ای هستند که اندیشه‌ها و نظریه‌ها، روبرنای آن را شکل می‌دهند و از این رو دیدگاه‌های معرفتی و فلسفی تاثیری بر اندیشه اقتصادی ندارند. غنی‌نژاد اعتقاد دارد که این دیدگاه «مارکسیستی» به تفسیر ماتریالیستی از تاریخ می‌انجامد. در نظرگاهی دیگر،

¹ مینی، پیرو، «فلسفه و اقتصاد؛ مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی»، ترجمه مرتضی نصرتی و حسین راغفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1375، چاپ اول، ص 7.

² مینی، همان، صص 7-8.

³ مینی، همان، صص 1-2.

⁴ مینی، همان، ص 2.

⁵ مینی، همان، ص 3.

⁶ غنی‌نژاد، موسی، «مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد»، تهران، موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، 1376، صص 7-33.

⁷ شومپتر که دیدگاه مارکسیستی را نمایندگی می‌کند، از باورمندان به این نوع نگاه است (بنگرید به غنی‌نژاد، همان).

چنین تأثیری وجود دارد و اندیشه‌ها و نظریه‌ها دنیای مادی را شکل می‌دهند.^۱ در این نوع نگاه، تفاوت ما با انسان‌هایی که هزاران سال پیش می‌زیسته‌اند، نه در شرایط مادی و روابط اجتماعی تولید، بلکه در اندیشه‌ها است. نیروهای تولید مادی نیستند، بلکه تولید پدیده‌ای فکری و عقلی است. به این ترتیب این دیدگاه، تفسیری «تعقلی» را از تاریخ به دست می‌دهد.^۲

چنانکه غنی‌نژاد شرح می‌دهد، تاریخ تحول شیوه‌های معرفت که بتوان به پیروی از آن اندیشه‌های اقتصادی را طبقه‌بندی کرد، به گونه‌ای سازمان‌یافته وجود ندارد، اما می‌توان گفت که تاریخ اندیشه غرب تحت تأثیر مبارزه طولانی دو دیدگاه اندیشه‌ای مخالف شکل گرفته است.^۳ در دیدگاه نخست که دیدگاه اصالت مفاهیم کلی (یونیورسالیسم)^۴ یا ذات‌گرا^۵ خوانده می‌شود، ذهن انسان می‌تواند مفاهیم خود را عیناً با نظم واقعی پدیدارهای خارجی سازگار کند. این دریافت بر اصل یگانگی اندیشه و هستی استوار است و بر اساس آن شعور بشر می‌تواند با کمک مفاهیمی دارای اعتبار همیشگی یا دست‌کم دارای اعتبار مطلق در شرایط معین تاریخی، در ماهیت و جوهر اشیا و رخدادها نفوذ کند. دیدگاه دوم که دیدگاه فرضیه‌ای است و اصالت وجه تسمیه (نومینالیسم)^۶ خوانده می‌شود، چنین تصویری درباره رابطه میان ذهن و رخدادها و اشیای بیرونی ندارد و وجود واقعی مفاهیم در بیرون ذهن یا دست‌کم توانایی ذهن برای درک آن‌ها را به چالش می‌کشد و بر این اندیشه استوار است که تمام مفاهیم مجرد از سوی ذهن و مطابق قواعدی که احتمالاً از قواعد حاکم بر جریان خود وقایع متفاوت است، آزادانه تصور می‌شوند. غنی‌نژاد می‌گوید که با پیدایش اندیشه نومینالیستی و در محاق رفتن مشرب یونیورسالیستی، هرگونه کوشش اندیشه‌ای برای توضیح پدیدارهای منظم و چالش‌زا، مجاز، مطلوب و حتی ضروری انگاشته شد. به گفته او دیدگاه‌های دیگری نیز در میان این دو و با ترکیب مولفه‌هایی از آن‌ها وجود دارد. وی به طور کلی چهار دیدگاه اندیشه‌ای را برمی‌شمرد: فرضیه‌ای (نومینالیسم)، ذات‌گرایی (یونیورسالیسم)، اندام‌وش‌انگاری (ارگانوسیسم) و تفکر دیالکتیکی.^[1]

به اعتقاد مینی، چون نظریه اقتصادی به یک وجه مهم از فعالیت انسان می‌پردازد که مملو از آثار و تبعات رفتاری و سیاسی است، متفکران رشته‌های مختلف به نقد و بررسی آن دست زده‌اند و از حملات آن‌ها مصون نمانده است. طبق ادعای وی، «مجموعه داوری‌ها و آراء در مورد اقتصاد نشان می‌دهد که اقتصاد پس از «دین» مسبب پیدایش بیشترین مباحثات و مشاجرات بوده است.»^۷ به گفته

¹ غنی‌نژاد، همان.

² غنی‌نژاد، همان، ص 36.

³ غنی‌نژاد، همان، ص 36.

⁴ Universalism

⁵ Essentialism

⁶ Nominalism

⁷ مینی، همان، ص 9.

او تمایل به درک ماهیت تفکر اقتصادی نه تنها طبیعی است، بلکه مصلحت نیز چنین حکم می‌کند. به اعتقاد او فقط در صورتی می‌توانیم «انقلاب»‌هایی را که در گذشته رخ داده است، درک کنیم که ماهیت حقیقی نظریه‌سازی اقتصادی را بفهمیم و از این راه برای درک انقلاب‌هایی که علم اقتصاد امروز آباستن آن است، آمادگی داشته باشیم.^۱

مینی شرح می‌دهد که در سیر تحول اقتصاد، چهار دوره را می‌توان از هم تمیز داد. نخست، دوره پیش از دکارت که نماینده «قلمرو ماده» است. این دوره که تنها به خط‌مشی توجه داشت، با تفکر سوداگری نشان داده می‌شود و به سبب تاکید خود بر قدرت که یک واقعیت زندگی سیاسی است، آشکارا واقع‌گرا بود. نظریه اقتصادی به این عنوان وجود نداشت، بلکه استدلال‌هایی وجود داشت که ترکیبی از شهود و جست‌وجوی نفع شخصی بود. مینی می‌گوید که نوید دکارتهی یقین با واقعیت مبهم موجود کاملاً در تضاد بود و سبب بروز انزجار نسبت به «ماده» اقتصاد شد. در تمامی قرن بعد، روش علم اقتصاد از آیین دکارتهی تبعیت کرد و محتوای سیاسی آن به تدریج ضعیف‌تر شد، چون به اعتقاد مینی، تفکر به سرعت از واقعیت دور می‌گردید. این مرحله اقتصاد کلاسیک (مرحله دوم) است. تفکر صورت‌گرا که «چیزی از واقعیت در بر ندارد و اگر دارد بسیار اندک است»، این ویژگی قابل توجه را دارد که قرن‌ها خود را «خالص» و «خودبسنده» نگه می‌دارد. اقتصاد بین سال‌های 1870 تا 1930 که پیرو مینی آن را دوره «فراکلاسیک» (مرحله سوم) می‌نامد، تقریباً به کمال ابزار دست یافت.^۲ انقلابی در حیطه اندیشه ضروری بود تا مکتب فراکلاسیک را سرنگون کند. به اعتقاد مینی کینز این انقلاب روش‌شناختی را عملی ساخت. او اقتصاد متعارف را به قدری به ماده نزدیک کرد که چه پیش از آن و چه پس از آن، به هیچ وجه نظیر نداشته است. صورت دوباره در خدمت هدف قرار گرفت. ولی قدرت ابزار بر اهداف به قدری است که به تعبیر مینی، «اقتصاد کینز» را به سرعت به «اقتصاد کینزی» تبدیل کرد. شیوه تفکر فراکلاسیک دوباره به صورت یک «ترکیب» که از این میان پدید آمد و چهارمین مرحله اقتصاد است، حاکم شد.^۳

به اعتقاد مینی، مطالعات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی که اختصاص به درک شیوه خاص تفکر نظریه اقتصادی داشته باشد، «زیاد متداول نیست». چنانکه او می‌گوید، معمولاً روح حاکم بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی یا جدلی است یا توجیهی، و انگیزه آن تمایل به تکذیب یا تایید مجدد صحت نظریه اقتصادی به طور رسمی است. نظریه هرگز به عنوان واقعیتی که پیدایش و تکامل آن نیاز به توضیح دارد، در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه در عوض به منظور تطبیق با دیدگاه‌ها و باورهای شخصی معرفت‌شناس و روش‌شناس، در آن جرح و تعدیل به عمل می‌آید.^۴

^۱ مینی، همان، ص 12.

^۲ مینی، همان، صص 9-98.

^۳ مینی، همان، ص 99.

^۴ مینی، همان، ص 15.

1. 2. معرفت‌شناسی چیست؟

مینی درباره چیستی معرفت‌شناسی می‌گوید: «تعریف رابطه بین تفکر و ماده، و بنابراین ماهیت حقیقت، موضوع شاخه‌ای از فلسفه به نام معرفت‌شناسی یا مطالعه معرفت است.»¹ همچنین معرفت‌شناسی به تعبیری دیگر عبارت است از «پژوهش در شرایط حصول و شکل‌گیری معرفت‌های معتبر».² چنانکه غنی‌نژاد شرح می‌دهد، در این تعریف از معرفت‌شناسی، «واژه معتبر به اعتبار هنجاری (نرماتیو) به مفهوم منطقی کلمه (انسجام منطقی) و نیز به اعتبار شرایط حصول ناظر بر مسائل مختلف واقعی اشاره دارد. واژه حصول نیز به این نکته بازمی‌گردد که معرفت، نوعی جریان بین ذهن شناسنده و موضوع شناخت است.»³

قرن هفدهم که به قول مینی شاهد انهدام یقین‌های اسکولاستیک بود، مثال اعلا‌ی قرن معرفت‌شناسی است. دکارت و دیگرانی که در باب معرفت‌شناسی می‌نوشتند و از فروریختن آن همه حقایق سنتی و روش‌های نگرش به امور تکان خورده بودند، به باور خود قواعدی بسیار روشن و دقیق برای عقل وضع کردند تا عقل در تکاپوی خویش از آن‌ها پیروی کند.⁴

به واقع پرسش مهم در معرفت‌شناسی این است که آیا معرفت را تنها می‌توان گردآوری صرف داده‌ها از سوی ذهن شناسنده خلاصه کرد (داده‌های کاملاً سازمان‌یافته‌ای که مستقل از ذهن شناسا در یک دنیای بیرونی (مادی یا غیرمادی) وجود دارند)، یا برعکس، ذهن شناسنده در جریان معرفت و سازمان یافتن موضوعات شناخت، نقشی فعال بازی می‌کند.⁵ به بیانی کلی، به اعتقاد غنی‌نژاد معرفت‌شناسی حاکم بر دنیای غرب تا پایان سده‌های میانه عمدتاً از نوع نخست بود؛ به این معنا که برای مفاهیم کلی، موجودیتی مستقل از ذهن تصور می‌کرد و معرفت را دست یافتن ذهن به این کلیات از قبل موجود می‌دانست. این شیوه فکری را چنانکه پیش‌تر گفتیم، یونیورسالیسم یا باور به اصالت مفاهیم کلی یا رئالیسم مفهومی می‌خوانند. در برابر، شیوه تعقل دیگری وجود دارد که استقلال مفاهیم کلی از ذهن را نمی‌پذیرد و مفاهیم کلی را نام‌هایی می‌داند که وجودی مستقل از افراد و مصادیق معین ندارند. این مشرب فکری، نومیالیسم یا باور به اصالت وجه تسمیه خوانده می‌شود. [2]

¹ مینی، همان، ص 19.

² غنی‌نژاد، همان، ص 23.

³ غنی‌نژاد، همان، ص 23.

⁴ مینی، همان، صص 19-20. مینی استدلال می‌کند که ارتباط بین این قواعد و تفکر اقتصادی کلاسیک از دو مطلب روشن می‌شود. نخست اینکه علم اقتصاد درست هنگامی که معرفت‌شناسی دکارتی تقریباً با اقبال و قبول عام مواجه شد پدید آمد، و دوم اینکه بسیاری از اقتصاددانان اولیه در مورد نظریه معرفت مطالب زیادی نوشته‌اند و ثابت کرده‌اند که پیرو دکارت هستند (مینی، همان، ص 20).

⁵ غنی‌نژاد، همان، ص 24.